بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 12دی 1396.

ما یکی از روایاتی که سابق به آن تمسک می کردیم آن روایت غنم موطوء بود که آقایان هم دارند به آن استدلال. که شارع مقدس در مورد غنم موطوع حکم کرده است که باید با قرعه آن تعیین شود ولو از باب بدل شرعی ان شیء. از اینجا کشف کرده اند که علم اجمالی اگر اصل معینی نسبت به واقع نباشد حجت است. حالا یک آن تعبیر این روایت این بود که قرعه به هر

این غنم را به اصطلاح گله را دو قسمت می کنند. حالا غنم موطوء که می گویم شات موطوئه باید تعبیر کنیم. غنم به معنای گله است. به جای غنم باید شات تعبیر کرد. به هر حال غنم را به دو قسمت می کنند یک قسمت که قرعه به آن افتاد آن یکی نجات پیدا می کند. نجئت سائرها. همین جور که دو گروه می کنند آن گروه که قرعه به آن نمی افتاد نجات پیدا می کند. خب یک توضیح اول دارد این نجت سائرها یعنی چه؟ نجات پیدا می کنند. یک احتمال هست که بگوییم نجئت سائرها یعنی اینکه قرعه به آنها نیفتاده است از خطر کشته شدن و ذبح نجات پیدا می کنند. این یک معنای بدوی. خب اگر این باشد که اصلا نمی شود به آن روایت استدلال کرد. این روایت می گوید که اگر نجئت سائرها نه اینکه لو لا حکم شرعی اینها در معرض باید این را می کشتند. نه همین احتمال اصابت قرعه به اینها این وقتی قرعه به اینها نیفتاد این احتمال منتفی می شود. قرعه افتاد آن طرف احتمال اینکه اینها کشته شوند از بین می رود. ولی شاید این خالی از بعد نباشد که نجت سائرها را به همین معنای کأنه یک نوع توضیح واضحات است. وقتی به این طرف قرعه افتاد به آن طرف قرعه نیفتاده است و اشخاص نجات پیدا کرده اند. یک کمی توضیح واضحات است. البته این طور نیست که خیلی قبح آن چنانی داشته باشد ولی شاید خالی از بعد نباشد. ولی یک جور دیگر این است که این نجت سائرها یعنی مقتضی برای اجرای حکم الهی در مورد آنها وجود داشته است. چون به هر حال شارع مقدس آن استدلالی هم که ما می کردیم بر این مبنا بود کأنه علم اجمالی مقتضی لزوم احتیاط است شارع مقدس با انحلال علم اجمالی به وسیله تعیین معلوم بالاجمال اقتضای علم اجمالی را نسبت به هر طرف از بین برده است. یعنی مانع برایش گذاشته است که این اقتضا به فعلیت نرسد. ما این طور تقریب می کردیم. ولی معلوم نیست این طور باشد به این معنایی که ما معنا می کردیم. چون یک معنای دیگری است که این است که ببینید احکام واقعیه ما این را قبلا اشاره کردیم احکام واقعیه اگر فعلی باشند لزوم امتثال دارند. بحث سر این است که آیا حکم واقعی در ظرف شک فعلیت دارد یا خیر. خب زمینه اینکه شارع آن حکم واقعی را حکم به فعلیتش کند وجود داشته است. ولی شارع مقدس فعلیّت حکم واقعی را در یک حد خاصی محدود کرده است. یعنی فعلیت مطلقه برایش قائل نشده است. حکم واقعی را به مقداری که قرعه به آن می افتد به فعلیتش ملتزم شده است. یعنی اگر آن شات موطوعه واقعی در آن قسمتی هم باشد که قرعه به آن نیفتاده است باز یعنی شارع از ان حکم واقعی اش رفع ید کرده است از فعلیت حکمش رفع ید کرده است و صرفا یک حکم انشایی بوده است که از آن رفع ید کرده است. بنابراین این اقتضای خود حکم واقعی می تواند باشد که با عدم اصابه قرعه آن اقتضا یعنی اقتضای فعلیت داشته است. ولی خب شارع مقدس ان را فعلی نکرده است. بنابراین ما از این نمی توانیم استفاده کنیم که حالا یک تعبیر دیگر هم این جور عرض کنم که آن این است که به هر حال در بحث غنم موطوعه شارع مقدس یک حکم خاصی جعل کرده است. آن این است که نه فعلیت علی وجه الاطلاق را جعل کرده است که بگوید تمام غنم ها تمام شیاح این غنم باید کشته شوند برای اینکه آن غنم شات موطوعه واقعی از بین برودو مفسده آن شات واقعی گریبانگیر افراد نشود. این فعلیت های علی وجه الاطلاق را اینجا رفع ید کرده است از آن طرف هم این جور هم نیست که هیچ فعلیتی قائل نشده باشد. فی الجمله هم به آن حکم واقعی اعتنا کرده است. یک حالت بینابین را در بحث قطیع غنم شارع مقدس به آن حکم کرده است. در این جایی که شارع بینابین رفتار کرده است ما می خواهیم بگوییم که از حکم این مورد حکم سایر موارد را می خواهیم استفاده کنیم. سایر موارد قطعا حکمش با این فرق دارد. چون قرعه زدن و این چیزها در موردش مطرح نیست. حالا آن فرقی که سایر موارد دارد آیا به این است که در سایر موارد شارع مقدس اصلا از فعلیتش رفع ید کرده است و برائت جاری کرده است یا اینکه نه از فعلیتش به فعلیت فی الجمله اش اکتفا نکرده است. به فعلیت بالجمله قائل شده است. این نسبتش با آنها علی السویه است. چون این یک حالت بینابین دارد. یک حکم ویژه که دارد از این نمی شود القای خصوصیت کرد که

یعنی در اینجا از یک جهت شارع ملاحظه علم اجمالی را کرده است و از یک جهت ملاحظه مصلحت ترخیص و سهولت امر را کرده است. در سایر موارد کدام یک از این دو جهت را محکم کرده است این خیلی روشن نیست

سؤال:

پاسخ: نه حالا آن ها یک بحث های بحث اصل القای خصوصیت هست که خصوصیات مورد ممکن است نشود القای خصوصیت کرد. این را حالا کل این روایات این جهت را باید در نظر گرفت. ما خصوص این را نمی خواهیم از آن رفع ید کنیم از کل مجموعه. من حالا فرض از این جهت غمض عین کنیم بحث این است که به هر حال این مورد حکمش یک حکم خاص است. این حکم خاص با سایر موارد فرق دارد. حالا که سایر موارد این آقایان گفته اند که کأنه می گوید شارع مقدس این جور نیست که آن حکم واقعی اش را دیگر کلا کنار گذاشته باشد. عنایت به حکم واقعی اش دارد. پس بنابراین از این نتیجه بگیریم در سایر موارد هم فی الجمله باید عنایت داشته باشد. خب این معارض با این جهت است که بگوییم شارع مقدس عنایت تامه به حکم واقعی اش نداشته است. اگر عنایت تامه به حکم واقعی اش داشت باید احتیاط کامل جعل می کرد. پس در سایر موارد هم فقط همین مقدار می توانیم بگوییم که عنایت تامه نداشته است. این به هر حال دو جنبه ای است یعنی با این یک حالت بینابین است نه ادله برائت را به طور کامل اینجا اجرا کرده است نه فعلیت حکم واقعی را به طور کامل اعمال کرده است. یک فعلیت متوسط اینجا شارع قائل شده است. اما سایر موارد چطوری است به این نحو که قطعا نیست چون می دانیم که با قرعه زدن و این چیزها واقع تعیین نمی شود.

سؤال:

پاسخ: هم ادله برائت را تخصیص زده است هم ادله ظهور ادله اولیه را تخصیص زده است. یعنی هر دو را تخصیص زده است.

سؤال:

پاسخ: نه ادله احکام اولیه ظهور در فعلیت مطلقه دارد.

در اینجا که تخصیص خورده است عیب ندارد. می خواهیم از این تخصیص نسبت به سایر مارد را استفاده کنیم

بحث سر این است که ما می خواهیم بگوییم که عرف خصوصیت نمی فهمد. بحث من این است که از کدامش خصوصیت نمی فهمد. اینجا دو تخصیص داریم. هم ادله احکام اولیه تخصیص خورده است یعنی آن فعلیت مطلقه ای که ظاهر اولیه ادله احکام اولیه است خب شارع به آن قائل نشده است. هم ادله احکام برائت تخصیص خورده است امثال اینها. خب کدام یک از اینها را ما از آن تعدی کنیم؟ بحث سر این است شما می خواهید بگویید که ما تعدی می کنیم از تخصیص ادله برائت می گوییم در موارد علم اجمالی برائت جاری نمی شود. ولی نسبت به علم اجمالی می گوییم نه باید احتیاط تام کنیم. خب اینجا هم احتیاط تام را شارع کنار گذاشته است هم برائت تام را کنار گذاشته است. یک حالت بینابین سایر موارد داخل در کدامش است مشابه کدامش است

سؤال:

پاسخ: نه به عنوان معلوم بالااجمال نیست این مورد خاص است. دیگر. معلوم بالاجمال کلی اش که نیست. در این مورد جزئی معلوم بالاجمال هم ادله احکام اولیه تخصیص خورده است هم ادله برائت تخصیص خورده است. حالا که تخصص خورده است این فرق دارد با ثوبین مشتبهین. شارع مقدس اصلا ادله برائت را کاملا گذاشته است کنار و ادله احکام اولیه را حفظ کرده است. این تفاوت این با آن ادله این است که انجا

این است که به نظر می رسد که این روایت را نمی شود به آن تمسک کرد یک سری از روایت هایی که اقای حائری به آنها تمسک کرده اند همین مشکلی را که تمسک ما هم دارد دارد. مثل صلوه الی اربعه جوانب. صلوه الی اربعه جوانب شارع نه حکم به فعلیت علی وجه الاطلاق الصلوه الی القبله کرده است نه حکم اصلا از شرطیت استقبال بالمرّه غمض عین کرده است. یک بینابین. گفته است در حد اینکه یکی از چهار طرف را انسان نماز بخواند انسان کفایت می کند. یک چیز بینابین. وقتی این بینابین شد در سایر موارد نمی توانیم این حکم را تعدی دهیم. یعنی انی حکم بینابین از یک جهت تخصیص ادله اولیه است و از یک جهت تخصیص برائت است. در سایر موارد اینکه کدام یک از این تخصیص ها را باید اعمال کنیم

سؤال:

پاسخ: آن اینکه ما بگوییم به اصطلاح الا خرج سهم المحق خیلی روشن نیست که مراد

حالا این صلوه الی اربعه جوانب که دلیل نداریم ولی در بحث قرعه ما من قوم فوضا امره من الله الا خرج سهمه المحق کأنه این من از سهم محق می خواهم بگویم که مراد از محق معلوم نیست چیز ظاهری باشد حق واقعی باشد. ممکن است حق ظاهری باشد ولو به جهت اینکه در ظرف شک

وقتی به خدا اکتفا می کنید خدا می داند که الآن وظیفه ظاهری شما چیست و باید چه کار کنید. مصلحت ولو در ظرف شک. اینکه مراد مصلحت واقعیه باشد خیلی روشن نیست. اگر آن هم باشد که دیگر خیلی راحت تر که نمی شود تعدی کرد

خب حالا عرض کنم که این این مطلب. مرحوم اقای حائری غیر از مواردی را که ذکر کرده است که صلوه الی اربعه جوانب بود که بحثش گذشت و ثوبین مشتبهین بود که ما آورده بودیم و ایشان هم اشاره می کند به روایاتش. روایت بعدی فی المال المختلط بالحرام من الحکم بالاخراج من جمیع المال کما فی خبر البطائنی که روایتش این است. روایت قشنگی هم هست من کل روایت را بخوانم وسائل آدرس داده است وسائل الشیعه جلد 17 جاپ آل البیت صفحه 199 حدیث 22343 باب 47 از ابواب ما یکتسب به حدیث 1.

محمد بن یعقوب عن علی بن محمد بن بندار عن ابراهیم بن اسحاق عن عبد الله بن حماد عن علی بن ابی حمزه. که البته این سندش خیلی بحث دارد. آن علی بن محمد بن بندار اش همان نوه دختری برقی هست علی بن محمد بن عبد الله است که عبد الله ملقب به بندار است آن را می شود توثیق کرد مشکلی ندارد ولی اشخاص دیگرش بحث دارند. ابراهیم بن اسحاق، عبد الله بن حماد اینها بحث دارند که توثیق می شوند یا خیر چه کسانی هستند بحث های خیلی جدی د ارند. آن علی بن ابی حمزه هم که واقفی بوده است ما در مورد علی بن ابی حمزه در خیلی موارد می گوییم اینها اصحاب قبل از وقف از او اخذ کرده اند ولی عبد الله بن حماد را می شود گفت که مشکل دیگر در این سند هست. حالا من بحث سندی اش را کار ندارم

قَالَ كَانَ لِي صَدِيقٌ مِنْ كُتَّابِ بَنِي أُمَيَّةَ فَقَالَ لِي اسْتَأْذِنْ لِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَاسْتَأْذَنْتُ لَهُ عَلَيْهِ فَأَذِنَ لَهُ فَلَمَّا أَنْ دَخَلَ سَلَّمَ وَ جَلَسَ ثُمَّ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي كُنْتُ فِي دِيوَانِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَأَصَبْتُ مِنْ دُنْيَاهُمْ مَالًا كَثِيراً وَ أَغْمَضْتُ فِي مَطَالِبِهِ

خیلی سخت گیری کردم در این چیزها.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَوْ لَا أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ وَجَدُوا مَنْ يَكْتُبُ لَهُمْ وَ يَجْبِي لَهُمُ الْفَيْ‌ءَ وَ يُقَاتِلُ عَنْهُمْ وَ يَشْهَدُ جَمَاعَتَهُمْ لَمَا سَلَبُونَا حَقَّنَا وَ لَوْ تَرَكَهُمُ النَّاسُ وَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا وَجَدُوا شَيْئاً إِلَّا مَا وَقَعَ فِي أَيْدِيهِمْ قَالَ فَقَالَ الْفَتَى جُعِلْتُ فِدَاكَ فَهَلْ لِي مَخْرَجٌ مِنْهُ قَالَ إِنْ قُلْتُ لَكَ تَفْعَلُ قَالَ أَفْعَلُ قَالَ لَهُ فَاخْرُجْ مِنْ جَمِيعِ مَا اكْتَسَبْتَ فِي دِيوَانِهِمْ فَمَنْ عَرَفْتَ مِنْهُمْ رَدَدْتَ عَلَيْهِ مَالَهُ وَ مَنْ لَمْ تَعْرِفْ تَصَدَّقْتَ بِهِ وَ أَنَا أَضْمَنُ لَكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْجَنَّةَ قَالَ فَأَطْرَقَ الْفَتَى رَأْسَهُ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ قَدْ فَعَلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ ابْنُ أَبِي حَمْزَةَ فَرَجَعَ الْفَتَى مَعَنَا إِلَى الْكُوفَةِ

خب جوان هم بوده است که فتا تعبیر می کند. جوان جوان چیز نیست کیس که پیر نشده باشد فتا است.

فَمَا تَرَكَ شَيْئاً عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا خَرَجَ مِنْهُ حَتَّى ثِيَابَهُ الَّتِي كَانَتْ عَلَى بَدَنِهِ قَالَ فَقَسَمْتُ لَهُ قِسْمَةً وَ اشْتَرَيْنَا لَهُ ثِيَاباً

قسمت له قسمهً نمی دانم

نه من احتمال حالا باید یک لغت مراجعه کنم قسمت له قسمهً یعنی با رفقا قرار گذاشتیم هر کس پول جمع کردند. گلریزان کردند. و اشترینا بعد تعبیر می کند

وَ بَعَثْنَا إِلَيْهِ بِنَفَقَةٍ قَالَ فَمَا أَتَى عَلَيْهِ إِلَّا أَشْهُرٌ قَلَائِلُ حَتَّى مَرِضَ فَكُنَّا نَعُودُهُ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ يَوْماً وَ هُوَ فِي السَّوْقِ

سوق یعنی در حال انتظار بود.

قَالَ فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ لِي يَا عَلِيُّ وَفَى لِي وَ اللَّهِ صَاحِبُكَ قَالَ ثُمَّ مَاتَ فَتَوَلَّيْنَا أَمْرَهُ فَخَرَجْتُ حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ يَا عَلِيُّ وَفَيْنَا وَ اللَّهِ لِصَاحِبِكَ

امام هم بدون سؤال همان جمله آن شخص را به کار برد

قَالَ فَقُلْتُ صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَكَذَا وَ اللَّهِ قَالَ لِي عِنْدَ مَوْتِهِ

خب این روایت را ایشان دارند.

سؤال:

پاسخ: این علی بن ابی حمزه و اینها با هم دیگر خب ابو بصیر چه می گوید؟

سؤال:

پاسخ:

كَانَ لِي جَارٌ يَتَّبِعُ السُّلْطَانَ فَأَصَابَ مَالًا فَأَعَدَّ قِيَاناً وَ كَانَ يَجْمَعُ الْجَمِيعَ إِلَيْهِ وَ يَشْرَبُ الْمُسْكِرَ وَ يُؤْذِينِي فَشَكَوْتُهُ إِلَى نَفْسِهِ غَيْرَ مَرَّةٍ فَلَمْ يَنْتَهِ فَلَمَّا أَنْ أَلْحَحْتُ

ادامه اش هم همان است

استاد: راوی اش

شاگرد: بعض اصحابه. می گوید حسین بن محمد عن معلی بن محمد عن بعض اصحابه عن ابی بصیر.

استاد: نه معلی بن محمد عل یبن ابی حمزه طبقه اش نیست. اینها حالا رفیق هر دو شان بوده است هم رفیق

چون علی بن ابی حمزه عصاکش ابو بصیر بوده است و رفیق هر دو بوده است این داستان هم از آن طریق نقل شده است هم از این طریق عرض کنم علی بن ابی حمزه و خب تکررش مؤیّد صحّتش است دیگر. هر چند هر دو سندش یک مقداری بحث دارد آن بعض اصحابه این که کیست و اینها مشکل هست من حالا الآن در خاطرم نیست که احتمال زیاد می دهم که این در کتاب معلی بن محمد به نحو معلّق بوده است. ابی بصیر خب مرحوم کلینی می دانسته است که معلی بن محمد عن ابی بصیر نقل نمی کند. با این تعبیر عن بعض اصحابه خواسته است اشاره کند که واسطه بین معلی بن محمد و ابی بصیر وجود داشته است. ولی فکر می کنم حتی معلوم نیست تک واسطه باشد. بین معلی بن محمد و ابی بصیر خیلی وقت ها مناسب است که دو واسطه بخورد. مثل وشاع عن علی بن ابی حمزه مثلا یک همچین چیزی. معلوم نیست که یک نوع

وشاع اینکه ابی بصیر را درک کرده باشد خیلی

ان معلی بن محمد استاد اصلی اش وشاع است. جایی که مروی عنه اش یک کسی باشد که وشّاع تناسب داشته باشد خب عیب ندارد. ولی در ذهنم هست که وشّاع نباید با ابی بصیر مستقیم روایت کند. علی أیّ تقدیر حالا ما در مورد مرسلات همین شبیه معلی بن محمد عن بعض اصحابه عن ابی بصیر گاهی اوقات با قرائنی آن شخص واسطه محذوف را کشف کرده بوده است و قرائنی ذکر کرده بوده است ولی این در اینجا مشکل است که بگوییم واسطه اش خصوص وشاع است و امثال اینها. چون به نظرم واسطه بین معلی بن محمد و ابی بصیر نباید یک شخص معین باشد. حالا من این روایت را ندیده بودم و این است که اگر نکته سندی خاصی در موردش به نظرم رسید حالا آن عبارت آن روایت را بخوانید آن عبارتش را کامل بخوانید من نکته ای در مورد این روایت دارم می خواهم ببینم آن چطوری است

شاگرد:

كَانَ لِي جَارٌ يَتَّبِعُ السُّلْطَانَ فَأَصَابَ مَالًا فَأَعَدَّ قِيَاناً

قیان جمع قینه است یعنی جاریه مقنّیه

وَ كَانَ يَجْمَعُ الْجَمِيعَ إِلَيْهِ وَ يَشْرَبُ الْمُسْكِرَ وَ يُؤْذِينِي فَشَكَوْتُهُ إِلَى نَفْسِهِ غَيْرَ مَرَّةٍ فَلَمْ يَنْتَهِ فَلَمَّا أَنْ أَلْحَحْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ لِي يَا هَذَا أَنَا رَجُلٌ مُبْتَلًى وَ أَنْتَ رَجُلٌ مُعَافًى فَلَوْ عَرَضْتَنِي لِصَاحِبِكَ رَجَوْتُ أَنْ يُنْقِذَنِيَ اللَّهُ بِكَ فَوَقَعَ ذَلِكَ لَهُ فِي قَلْبِي فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع ذَكَرْتُ لَهُ حَالَهُ فَقَالَ لِي إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ سَيَأْتِيكَ فَقُلْ لَهُ يَقُولُ لَكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ دَعْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَ أَضْمَنَ لَكَ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى الْكُوفَةِ أَتَانِي فِيمَنْ أَتَى فَاحْتَبَسْتُهُ عِنْدِي حَتَّى خَلَا مَنْزِلِي ثُمَّ قُلْتُ لَهُ يَا هَذَا إِنِّي ذَكَرْتُكَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ ع فَقَالَ لِي إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ سَيَأْتِيكَ فَقُلْ لَهُ يَقُولُ لَكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ دَعْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَ أَضْمَنَ لَكَ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ قَالَ فَبَكَى ثُمَّ قَالَ لِيَ اللَّهِ لَقَدْ قَالَ لَكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ هَذَا قَالَ فَحَلَفْتُ لَهُ أَنَّهُ قَدْ قَالَ لِي مَا قُلْتُ فَقَالَ لِي حَسْبُكَ وَ مَضَى فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَيَّامٍ بَعَثَ إِلَيَّ فَدَعَانِي وَ إِذَا هُوَ خَلْفَ دَارِهِ عُرْيَانٌ فَقَالَ لِي يَا أَبَا بَصِيرٍ لَا وَ اللَّهِ مَا بَقِيَ فِي مَنْزِلِي شَيْ‌ءٌ إِلَّا وَ قَدْ أَخْرَجْتُهُ وَ أَنَا كَمَا تَرَى قَالَ فَمَضَيْتُ إِلَى إِخْوَانِنَا فَجَمَعْتُ لَهُ مَا كَسَوْتُهُ بِهِ ثُمَّ لَمْ تَأْتِ عَلَيْهِ أَيَّامٌ يَسِيرَةٌ حَتَّى بَعَثَ إِلَيَّ أَنِّي عَلِيلٌ فَأْتِنِي فَجَعَلْتُ أَخْتَلِفُ إِلَيْهِ وَ أُعَالِجُهُ حَتَّى نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ فَكُنْتُ عِنْدَهُ جَالِساً وَ هُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ فَغُشِيَ عَلَيْهِ غَشْيَةً ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ لِي يَا أَبَا بَصِيرٍ قَدْ وَفَى صَاحِبُكَ لَنَا ثُمَّ قُبِضَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَلَمَّا حَجَجْتُ أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ فَلَمَّا دَخَلْتُ قَالَ لِيَ ابْتِدَاءً مِنْ دَاخِلِ الْبَيْتِ وَ إِحْدَى رِجْلَيَّ فِي الصَّحْنِ وَ الْأُخْرَى فِي دِهْلِيزِ دَارِهِ يَا أَبَا بَصِيرٍ قَدْ وَفَيْنَا لِصَاحِبِكَ

استاد: حالا البته آن روایت با آن چیزی که ما می خواهیم در بحثش باشد

نه آن حالا آن خودش دیگر احساس کرده است که باید این کار را بکند تا یک نوع توبه. می گوید کارت را رها کن خب می گوید رها که کردم در واقع توبه ای را. در واقع توبه اش را در این می دیده است که همه چیزهایی را هم که از آن راه باطل به دست آورده است کنار بگذارد. این آن خیلی نمی شود به آن استشهاد کرد. احتمال هم دارد که دو تا قصه باشد. چون یک ویژگی هایی در دو تا قصه است که آن ابی بصیر رفته است آن نرفته است آن خودش رفته است و امثال اینها. احتمال اینکه هر دو تا داستان باشد و امثال اینها هست. خب حالا من این روایت را یک توضیحی که در موردش می دهم بعضی نکات در مورد آن روایت هم مشترک است آن همین جور خواهد بود.

یک نکته ای که اینجا هست این روایت ان جوری که ابتدائا آدم می خواند هیچ در آن نخوابیده است که علم اجمالی دارد. از کجا این روایت علم اجمالی در آمده است؟ فکر می کنم در واقع آقای حائری از این تعبیری که در سؤال سائل هست و اغمضت فی مطالبه. می گوید در دیوان بودم دیوان مالیات برای افراد تعیین می کردند و اینها. من در گرفتن مالیات ها سختگیری می کردم کأنه حق و باطل را قاطی می کردم. فرض کنید قرار بود ذکات بگیرم ذکاتی که حق شرعی بوده است می گرفتم و بعد از آن اغمضت فی مطالبه از آن استفاده می شود که هم آن چیزهای حق را انجام می دادم هم باطل را. یعنی حق و باطل قاطی است. از اینجا ایشان حلال مختلط با حرام استفاده شاید کرده باشد. ولی به نظر می رسد که این استدلال تام نباشد چون از جواب امام استفاده می شود که مشکل این نیست که اغمضت فی مطالبه کأنه آن خیال کرده بوده است که مشکل این است که این آقا از مردم سخت گیری کرده است و اینها. بحث این است که شما اعوان ظلمه هستید کل مال شما حرام است نه خصوص مال هایی را که از مردم به زور گرفتید. شما فخرج من جمیع ما کسبت فی دیوانهم این کلمه جمیع ممکن است ناظر به این باشد که تمام مال هایی را که شما از طریق اعوان ظلمه به دست اورده باشید حرام است چه مال هایی را که فرض کنید آنها زکات چیز کرده اند شما مستحق زکات بودید نه چون استحقاق زکات شما از طریق ظلمه بوده است آنها حق یک همچین چیزی نداشتند شما مالک هم نمی شدید. این چیزی که از این عبارت استفاده می شود لحن عبارت این است که جمیع مالی که شما کسب کردید حرام است. و مشکل طرف هم همین است. آن کأنه آمده بوده است برای اینکه نسبت به ان مال هایی که سخت گیری کرده است حالا مثلا فرض کنید بیست درصد مال سی درصد مالش حرام است امام علیه السلام می فرماید که صد درصد مالت حرام است بنابراین اگر می خواهی چیز شود باید از این صد درصد نجات پیدا کنی. و خب آن رفته است کل مالش را چیز کرده است این بحث علم اجمالی

سؤال:

پاسخ: ظهور دارد اصلا روایت. روایت ظهور در این معنا دارد. از این هیچ استفاده نمی شود علم اجمالی

فاخرج فی جمیع ما کسبت فی دیوانهم فمن عرفت منهم رددت علیه ماله و من لم تعرف فصدقت به

بحث این که چون اینها حق ندارند هر چه مال از مردم گرفته اند به نا حق گرفته اند. ولو آن طرف باید می داده است. مثلا باید زکات می داده است ولی زکات به این سلطان نباید می داده است. زکات باید به حاکم عدل باید داده می شده است. اینها حکام جور بودند هرچه زکات هم قبلا گرفته اند بیخود گرفته اند مال آن مالک اصلی است باید می رفتی به آن مالک اصلی تحویل می دادی این مالک اصلی عرض کنم خدمت شما و من لم تعرف فصدقت به. بحث که در این عبارت به نظر می رسد این است که ولایت ندارند حکام بر اخذ اموال از مردم حتی اموالی که در ملک مردم به عنوان زکات و حقوق شرعیه وجود دارد آنها را هم ولایت ندارند. یک سری چیزها را که الکی می گیرند آن هیچی ولی آنهایی که الکی هم نمی گیرند آنها هم الکی است

حالا در پرانتز عرض کنم یکی از چیزهایی که میگرفتند عشریه بوده است. که در مال التجاره مرسوم بوده است که اصلش مال زکات است ولی به یک مفهوم عام می گرفتند در مورد خیلی از اموال عشریه می گرفتند می گوید ناصر الدین شاه رفته بود مسجد مدرسه مروی ظاهرا دیده بود طلبه دارد خلاصه الحساب می خواند. بعد با لباس مبدل رفته بود و اینها از طلبه می پرسد که این حوض چند کاسه آب می گیرد اگر کاسه ای باشد که حجمش ثلث حوض باشد سه کاسه باشد. اگر ربع حوض گنجایشش باشد چهار کاسه. خمس چیز باشد پنج کاسه. شاه می بیند که این سر به سرش گذاشته است می گوید بگذار سر به سرش بگذاریم. می گوید که اگر صد تا باد را بین نه تا ریش بخواهیم قسمت کنیم به هر کدام چقدر می رسد. این هم سرش را از کتاب بالا نمی کند همین جور از این کنار یک نگاه چپ می کند می بیند قیافه این قیافه دولتی ها است می گوید بعد از اخراج عشریه دولت به هر کدام ده تا. که خلاصه دولت از باد هم عشریه می گیرد.!!!!

عرض کنم خب یک سری از همین چیزهای عشریه هایی بوده است که خب باطل می گرفتند ولی بعضی از چیزهایی هم که حق بوده است اصلش چون اینها ولایت نداشتند نسبت به اینها می شده است باطل.

سؤال:

پاسخ: خب آنجا دیگر شرایطی نداشتند که بتوانند چیزها را

امام هیچ وقت ائمه معصومین علیه السلام اقدام به گرفتن اموال نکرده است می گفتند یجبی له الخراج. که ائمه نمی گرفتند گاهی اوقات هدیه ای چیزی برای امام علیه السلام می آوردند به عنوان اینکه خراج دارد ثقال جمع می کند و هم امام صادق هم امام کاظم علیه السلام مشکلشان همین چیزهایی بوده است که

چون در واقع شیعه ها عقیده داشتند که باید خراج را به امام بدهند، این اعتقاد باعث می شده است که برای خلفا بگویند که خب لابد شیعه هایی که چنین اعتقادی دارند به این اعتقادشان عمل می کنند دیگر. امام علیه السلام هم این اعتقاد را برایشان مطرح کرده است که این اموالی که دست خلفا است باطل است بنابراین لابد می گویند که اموالشان باید دست

ائمه خیلی وقت ها مستقیم می گفتند که خودشان خرج کنند و به آن مصارف برسانند نیارند پیش ائمه و امثال اینها. یک جهتی شاید نظام وکالت هم این بوده است که وکیل ها پیش امام نمی آوردندو مستقیم چه بسا پول ها را خرج می کردند و شاید بحث واقفه که آن داستان ها پیش می آید منهای بحث اینکه امام علیه السلام در زندان بودند به علت زندان بودن یک نوع آزادی عملی برای واقفه در خرج کردن اموالی که برای آنها می آمده است بوده است شاید قبل از اینکه امام علیه السلام هم در زندان نبودند هم اختیار به خود آنها دادند که مصارفی را که تشخیص می دهند مصرف کنند خب دیگر زندان که بحث شدید تر. این است که به نظر می رسد این روایت قابل اخذ نیست و یعنی معلوم نیست به علم اجمالی البته ممکن است خود آن شخصی که آنجا بوده است حتی در مواردی هم که علم اجمالی داشته است احتیاط کرده باشد. اینکه آن تمام اموالش را متعلّق این چیز دیده است این یک بحث است حتی می گوید لباس تنش را هم در آورده است ان ممکن است به خاطر این بوده است که خودش می خواسته است راحت شود و امثال اینها. خب افرادی این مدلی در آن روایت هست که می گوید بنده خدایی که وسواس بوده است می گوید شما آیا در خمس و زکات هم وسواس دارید که شک کردید دوباره بدهید و امثال اینها. نوعا افراد در این جور امور مالی وسوسه ندارند بعضی افراد ولی در امور مالی هم وسوسه دارند. بعضی افراد آدم دیده است که مثلا خمس را دو بار دوبار خمس می دهد. ولو خیلی کم هستند. به خصوص این شخصی که از آن طرف برای اینکه مطمئن باشد که آن ضمان جنت حاصل شده است ممکن است یک احتیاطی کرده باشد که کلام امام علیه السلام ظهور نداشهت باشد که اینجا هم باید احتیاط کنی. آن دیگر می خواهد مطمئن شود که هر چه هست ادا کرده است و اینها. خب این این روایت. روایت بعدی که به نظر می رسد که این روایت هیچ نمی شود به ان استشهاد کرد. آن به خصوص در نقل که از ابی بصیر خواندید این جهت که امام علیه السلام اصلا دستور به اخراج از مال نداده اند. به او گفته اند که از کارت کنار بکش. او خودش نتیجه گرفت که حالا که قرار است کنار بکشم همه اموالی را که از آن راه به دست آوردم حتی اموالی که مشتبه باشد همه اینها را باید کنار بگذارم. یعنی یک نوع انقیاد هست و ترک آن عمل سابق هست. عمل سابق به جمیع ما یترتّب علیه را اگر بخواهم ترک کنم باید آثاری که از آن عمل سابق هم متوجه من شده است و سودهایی که آن عمل سابق برای من آورده است از آن سودها هم خارج شوم و امثال اینها. خب این هم این روایت. روایت بعدی که من حالا متنش را متن کلام ایشان یا می خوانم توضیحش باشد جلسه آینده

او اخراج الخمس من باب ان الله تعالی قد رضی من الاشیاء بالخمس

این روایتی که اخراج است. بعد ایشان به روایت سکونی ارجاع می دهند. این روایت سکونی در وسائل آدرسش وسائل جلد 9 صفحه 506 رقم 12594 روایت چهارم از باب یازده از کتاب الخمس از باب ما یجب فیه است. روایت سکونی اینجا هست که عرض کنم صدوق هم در فقیه از سکونی نقل می کند و برقی هم به همان طریق معروفش از سکونی نقل می کند. مشابهش در روایت حسن بن زیاد هم وارد شده است. این دو تا خیلی شبیه هم هست و متن هایشان هم به هم خیلی مشابه است. حالا این را ملاحظه فرمایید و ما انشاء الله فردا در موردش صحبت می کنیم. هر دو روایت هم بحث های سندی دارد می خواهم یک مقداری در مورد سکونی اجمالی از بحث سکونی را هم چیز کند آن روایت حسن بن زیاد هم بحث سندی دارد به آن بحث سندی اش اشاره کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد